

چگونگی ارتحال پیامبر اکرم ﷺ؛ شهادت یا وفات؟

elahi.ffmpeg@gmail.com

جلیل تازی / عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور

دریافت: ۹۹/۰۸/۲۱ - پذیرش: ۹۹/۱۲/۲۵

چکیده

چگونگی ارتحال پیامبر ﷺ یکی از موضوعات تاریخی است که به علت وجود روایات متناقض، در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است؛ بدین معنا که چندان واضح نیست، آیا پیامبر اکرم ﷺ با مرگ طبیعی از دنیا رفت یا با مسمومیت به شهادت رسید؟ این مقاله با استناد به متون معتبر، به نقد و بررسی روایات شیعه و سنی و دیدگاه علمای فریقین در مسائلی از قبیل علت بیماری، شروع بیماری و ماجرای دارو دادن به آن حضرت در حال بیماری (ماجرای آلود)، پرداخته است؛ و مهم‌تر از همه، با طرح دیدگاه‌ها و مدارک شیعه و سنی در موضوع علت ارتحال پیامبر اکرم ﷺ به دسته‌بندی روایات مختلف در این باره پرداخته و در مجموع به این نظریه رسیده که اصل مسموم شدن پیامبر اکرم ﷺ از دیدگاه اکثر قریب به اتفاق عالمان فریقین پذیرفته شده؛ اما چگونگی و سبب آن به دلیل تناقضات بسیار ناشی از فضای سیاسی پس از رحلت آن حضرت، و وجود انگیزه‌های جدی در تحریف و کتمان در هاله‌ای از ابهام است.

کلیدواژه‌ها: مسموم شدن پیامبر ﷺ، خیر، بیماری پیامبر ﷺ، دارو دادن به پیامبر ﷺ، شهادت پیامبر ﷺ، ارتحال پیامبر ﷺ.

پیامبر اکرم ﷺ اندکی پس از بازگشت از حجةالوداع در بستر بیماری افتاد و سرانجام بر اثر همان بیماری از دنیا رفت. مشخصات کلی آن بیماری، تب شدید و بیهوشی مکرر بود. اینکه بیماری دقیقاً از چه زمانی پدید آمد و چه مدت به طول انجامید و مهم‌تر از همه، علت این بیماری چه بود، سؤالاتی است که پاسخ آنها نیازمند بررسی و تحلیل مناسب بوده و کمتر به آن پرداخته شده است. این نوشتار به دنبال پاسخی مستند و علمی برای آنهاست. از این‌رو ضمن بررسی بیماری آن حضرت، چگونگی آغاز و انجام و علل آن را بررسی می‌کنیم.

این موضوع در منابع تاریخی، مانند *تاریخ طبری* و دیگر آثار، به‌صورت اجمالی و پراکنده مطرح شده است و در منابع روایی نیز مانند *بحارالانوار* روایات متعددی ذکر شده که نیازمند دقت و بررسی است.

۱. شروع بیماری پیامبر اکرم ﷺ

این مسئله از دو جهت قابل بررسی است: یکی زمان شروع بیماری و دیگری مکان آن.

۱-۱. زمان شروع بیماری پیامبر ﷺ

درباره زمان شروع بیماری پیامبر ﷺ، در این خصوص، عموم مورخان با در نظر گرفتن تاریخ وفات آن حضرت و اینکه مدت بیماری ایشان ده یا سیزده روز است، به عقب برگشته و روز خاصی را برای شروع بیماری پیامبر ﷺ ذکر کرده‌اند که این امر نیز بستگی به تعیین روز وفات نزد آنان دارد که آیا ۲۸ صفر است یا دوم ربیع‌الاول یا دوازدهم ربیع‌الاول یا قولی دیگر؛ چنان‌که *وقدی* در یک روایت، آغاز بیماری پیامبر ﷺ را یازده روز از ماه صفر باقی مانده ذکر می‌کند و تاریخ وفات را دوم ربیع‌الاول می‌داند و در روایتی دیگر، شروع بیماری را یک شب از صفر باقی مانده و وفات را دوازدهم ربیع‌الاول می‌داند. *ابن‌سحاق* نیز دو احتمال برای شروع بیماری پیامبر ﷺ نقل می‌کند: در یک احتمال، چند شب از صفر باقی مانده و در احتمال دیگر، اول ربیع‌الاول را ذکر می‌کند. *ابومخنف* یکی از مورخان بنام که روایتش از اعتبار خاصی برخوردار است، در این‌باره چنین نقل می‌کند: «بیماری رسول خدا که در آن بیماری وفات یافت، در اواخر صفر چند روزی از صفر مانده، درحالی‌که پیامبر در خانه زینب بنت جحش بود، اتفاق افتاد».^۳

این روایت، اگرچه به مدت بیماری اشاره‌ای نکرده، ولی قابل تطبیق با روایاتی است که مدت بیماری را ده یا سیزده روز می‌دانند؛ چراکه تاریخ وفات پیامبر ﷺ نزد *ابومخنف*، دوم ربیع‌الاول است.^۴

۱. محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. عبدالملک ابن‌هشام، *السیرة النبویة*، ج ۴، ص ۲۹۱.

۳. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۳، ص ۱۸۷.

۴. ر.ک: جلیل تازی، *تاریخ وفات پیامبر اسلام*.

از موافقان قول ابو مخنف، بجز واقدی و ابن اسحاق در یکی از دو احتمالشان، می‌توان از سلیمان بن ترخان تمیمی نام برد که آغاز بیماری را ۲۲ صفر و وفات پیامبر ﷺ را روز دوشنبه دوم ربیع‌الاول می‌داند.^۱ ابن اثیر نیز تاریخ شروع بیماری پیامبر ﷺ را اواخر صفر (چند روزی از صفر مانده) ذکر می‌کند.^۲

۱-۲. مکان شروع بیماری پیامبر ﷺ

اینکه دقیقاً در چه مکانی بیماری به پیامبر ﷺ روی آورد، نقل‌های مختلفی بیان شده است. چنان‌که گذشت، طبق روایت ابو مخنف بیماری آن حضرت از خانه زینب بنت جحش (همسر پیامبر ﷺ) آغاز شده است؛ اما این مطلب ممکن است از آن جهت مورد مناقشه قرار گیرد که این نظر مخالف روایت دیگری به نقل از عایشه است که شروع بیماری آن حضرت را از خانه میمونه (همسر دیگر پیامبر) ذکر می‌کند.^۳

افزون بر روایاتی که دلالت بر شروع بیماری پیامبر ﷺ از خانه میمونه دارند،^۴ روایتی در دست است که اکثر منابع تاریخی از قول عایشه نقل کرده‌اند، مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ برای استغفار اهل بقیع از خانه بیرون رفتند و وقتی برگشتند، عایشه با دیدن پیامبر ﷺ گفت: «وا رأساه»^۵ و پیامبر ﷺ فرمود: «بل انا والله یا عایشه وا رأساه». این کلام پیامبر ﷺ بیانگر شروع بیماری آن حضرت در خانه عایشه است، نه میمونه و نه زینب بنت جحش. در بعضی از این روایات، حتی تصریح شده که بیماری پیامبر ﷺ از صبح همان شب شروع شده است.^۶

البته باید دانست که از عایشه در این باره روایات دیگری هم نقل شده که قابل تأمل و دقت است. این دسته از روایات بدون آنکه اشاره‌ای به شروع بیماری پیامبر ﷺ داشته باشند، تنها به ذکر این نکته می‌پردازند که «و هو یدور علی نسانه حتی استعز به وهو فی بیت میمونه»؛ یعنی پیامبر ﷺ به نوبت به خانه همسرانش می‌رفت تا اینکه در خانه میمونه بیماری‌اش شدت یافت.^۸ این روایات فقط به شدت یافتن بیماری پیامبر ﷺ در خانه میمونه اشاره دارند و نمی‌توان آغاز بیماری را از آنها استنباط کرد و لذا شدت یافتن بیماری آن حضرت در خانه میمونه ظاهراً هیچ

۱. احمد بن حسین بیهقی، دلائل النبوة، ج ۷، ص ۲۳؛ اسماعیل بن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۷۵.

۲. عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵.

۳. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴. رک: محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۱۸.

۵. این عبارت را شخص مریض برای ابراز درد بیان می‌کند که به معنای «وای سرم!» است.

۶. عبدالملک ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۹۲؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۱۵؛ محمد بن سعد،

الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۰؛ عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۶.

۷. همان.

۸. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۳۳؛ عبدالملک ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۲۹۲؛ محمد بن جریر طبری،

تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

مخالفی ندارد؛ بلکه در تأیید آن روایات متعددی نیز وجود دارد.^۱ ظاهراً اکثر روایاتی که شروع بیماری پیامبر ﷺ را از خانه میمونه دانسته‌اند، منظورشان شدت یافتن بیماری آن حضرت بوده است؛ زیرا بیشتر این روایات همراه با قرائنی هستند که همگی از شدت یافتن بیماری پیامبر ﷺ حکایت دارند. از جمله این روایات می‌توان از روایت/مسلمه نام برد که در کتاب *طبقات الکبری* ذکر شده است؛ بدین مضمون که ابتدا می‌گوید: بیماری پیامبر ﷺ از خانه میمونه شروع شده است؛ و سپس می‌گوید: پیامبر بیهوش شدند و به آن حضرت دارو داده شد و...^۲ با توجه به وجود این قرائن می‌توان مطمئن شد که منظورشان از شروع بیماری پیامبر ﷺ، شدت یافتن بیماری ایشان است؛ زیرا در حال شدت یافتن بیماری آن حضرت و بیهوش شدن ایشان بود که به آن حضرت دارو داده شد.

در این صورت، میان روایت/بومخنف که شروع بیماری پیامبر ﷺ را در خانه زینب بنت جحش ذکر می‌کند و میان این روایات که عموماً شدت یافتن بیماری پیامبر ﷺ را در خانه میمونه می‌دانند، تعارضی نیست. برای تأیید این نظر می‌توان به قول ابن‌اثیر استناد کرد که می‌گوید: آغاز بیماری پیامبر ﷺ از اواخر صفر و در خانه زینب بنت جحش بود و سپس بیماری آن حضرت در خانه میمونه شدت یافت.^۳

۲. ماجرای خوراندن دارو به پیامبر ﷺ

بسیاری از منابع تاریخی ذکر کرده‌اند که پس از شدت یافتن بیماری پیامبر ﷺ، عده‌ای از اطرافیان ایشان اقدام به خوراندن دارو به آن حضرت نمودند که از این واقعه به ماجرای لُدود یا لُدّ تعبیر می‌کنند.^۴

برخی از نویسندگان شیعی^۵ براساس قرائنی از جمله نقل تفاسیر شیعی، مانند *تفسیر عیاشی* که عبارت «انهما سمتاه یا سقتاه» (آن دو به پیامبر سم خوراندند) را بیان کرده‌اند،^۶ بر این عقیده‌اند که پیامبر ﷺ در همین ماجرای دارو دادن، به دست بعضی از همسرانش مسموم گشت؛ اما آیا این موضوع صحت دارد یا خیر؟ در ذیل به زوایای این حادثه پرداخته شده است.

متن روایت/بومخنف در این باره چنین است: بیماری رسول خدا شدت یافت؛ تا آنجا که به حالت اغما درآمد؛ سپس همسران و دختر و اهل بیتش و عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی‌طالب اجتماع کردند. *اسماء بنت عمیس* پس از اغمای پیامبر گفت: این بیماری ذات‌الجنب است؛ پس به او دارو بدهید و داده شد. هنگامی که پیامبر به هوش آمدند، فرمودند: چه کسی چنین کاری کرد؟ گفتند: *اسماء بنت عمیس* به گمان اینکه بیماری شما ذات‌الجنب است، به شما دارو داده است.

۱. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۳۳؛ عبدالملک ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۲۹۲؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۱۵.

۲. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳. عزالدین ابن‌اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۵.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۵.

۵. رک: جعفر نظری، دلایل محکم برای اثبات شهادت حضرت محمد ﷺ.

۶. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰.

پیامبر فرمودند: پناه می‌برم به خدا از اینکه مرا مبتلا به ذات‌الجنب کند. من نزد خدا گرامی‌ترم از این امر.^۱
ذات‌الجنب در لغت به بیماری سخت در ناحیهٔ پهلو معنا شده است^۲ و دارویی که به پیامبر ﷺ خوراند شد، عبارت بود از عود هندی و مقداری ورس و قطراتی از روغن.^۳

ممکن است روایت ابو مخنف از جهاتی مورد مناقشه قرار گیرد: نخست آنکه برخلاف روایت ابو مخنف که عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر را شاهد دارو دادن معرفی می‌کند روایات دیگری با صراحت شاهد نبودن عباس بن عبدالمطلب را مطرح کرده‌اند؛ مانند روایت عایشه که می‌گوید: «لقدنا رسول الله في مرضه فقال لا تلدونى فقلنا كراهية المريض الدواء فلما افاق قال لا يبقى احد الا لد غير العباس فانه لم يشهد كم»^۴ به هنگام بیماری پیامبر به او دارو دادیم. پیامبر فرمودند: به من دارو ندهید؛ اما ما گفتیم: مریض از دارو کراهت دارد. وقتی پیامبر به هوش آمدند، فرمودند: همه باید دارو داده شوند؛ مگر عباس که شاهد این کار نبود. این روایت، به صراحت حضور عباس را نفی می‌کند؛ ولی این اشکال از جهاتی قابل دفع است:

اول آنکه: روایت عایشه در متن خود دارای مشکلی است و آن اینکه همهٔ روایات در این باره می‌گویند: تصمیم به دارو دادن و اقدام به این کار پس از بیهوش شدن پیامبر ﷺ انجام گرفته است؛^۵ حتی روایت عایشه هم می‌گوید: «فلما افاق»؛ یعنی وقتی که پیامبر ﷺ به هوش آمدند. پس معلوم می‌شود که در حالت بیهوشی به پیامبر ﷺ دارو داده شده بود. پس در نقض روایت عایشه می‌توان گفت: چگونه پیامبر ﷺ درحالی که بیهوش بودند؛ فرمودند به من دارو ندهید؟! دوم آنکه: روایات متعددی دلالت بر حضور عباس بن عبدالمطلب در آن مجلس دارند؛ از جمله در روایتی که ابن‌اسحاق از عایشه نقل می‌کند؛ به حضور عباس در آن مجلس تصریح شده است؛ با این عبارت: «وعنده عمه العباس بن عبدالمطلب»^۶ و نیز این روایت از بلاذری که نقل می‌کند پس از بیماری پیامبر ﷺ، عباس در آنجا حضور پیدا کرده است: «فاجتمع عنده عمه العباس».^۷

سوم آنکه: مؤید قطعی حضور عباس بن عبدالمطلب آن دسته از روایاتی است که همانند روایت عایشه می‌گویند پیامبر ﷺ پس از به هوش آمدن دستور دادند تا بجز عباس به تمامی افراد حاضر دارو داده شود.^۸

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۵.

۲. علی اکبر دهخدا، لغتنامه، لغت ذات‌الجنب [تَلُّ جَمُّ] [ع | مرکب] درد پهلو. (مهذب الاسماء). برسام. جُناب. نوعی بیماری پهلو. درد و آماس پهلو. ورم حارّ مولم در نواحی صدر. ورم حجاب مستبطن. دردی است به دنده‌ها با سرفه و تب. سینه پهلو. ورم حارّ مولم که در نواحی سینه پیدا شود که قسمتی از آن را شوصه و قسمی را برساما و قسمی را ذات‌الجنب ساده گویند.

۳. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۶.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۵.

۵. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۵؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۱۸.

۶. عبدالملک ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۵.

۷. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۱۸.

۸. ر.ک: محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۱۸-۷۱۹؛

محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۵.

حال اگر عباس بن عبدالمطلب در آن مجلس حضور نداشت، وجهی برای استثنای عباس نمی‌توان تصور کرد؛ و گرنه استثنای عباس بیهوده خواهد بود: و شاید/بن‌اثیر با در نظر داشتن چنین مسائلی به‌صراحت می‌گویند: «و کان العباس حاضرا»^۱.

اشکال دیگر به روایت/بومخنف این است که این روایت شخص دارودهنده را/اسماء بنت عمیس معرفی می‌کند؛ درحالی که روایت عایشه به شخص خاصی اشاره نمی‌کند و به‌طور کلی می‌گوید: «لدنا» (ما زنان دارو دادیم). اما این اشکال با اندکی تأمل قابل حل است؛ زیرا روایت عایشه به‌طور کلی می‌گوید که ما زنان اقدام به چنین کاری کردیم و طبیعی است که در عمل یک نفر اقدام به چنین کاری کند و آن یک نفر دارودهنده در روایت/بومخنف به‌طور مشخص بیان شده است که/اسماء بنت عمیس بوده است. پس روایت عایشه عام و روایت/بومخنف خاص است و بر فرض اگر تعارضی هم باشد، روایت/بومخنف که خاص است، بر روایت عایشه که عام است، ترجیح دارد.

به‌غیر از روایت/بومخنف، روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که شخص دارودهنده را/اسماء بنت عمیس معرفی می‌کنند؛ برای نمونه: ابن‌سعد از/بن‌عباس روایتی نقل می‌کند، حاکی از اینکه خود پیامبر ﷺ پس از به هوش آمدن فرمودند: /اسماء بنت عمیس شما را به این کار امر کرده است.^۲ در روایتی دیگر از عمر بن دینار نقل شده است که پیامبر پس از به هوش آمدن فرمودند: شاید/اسماء بنت عمیس شما را به این کار امر کرده است.^۳

در روایتی دیگر از /اسلمه نقل شده است: سپس پیامبر ﷺ گفت: چه کسی شما را به این کار امر کرده است؟ گفتند: /اسماء بنت عمیس.^۴ با دقت در این روایات معلوم می‌شود که نقش /اسماء بنت عمیس در دارو دادن به پیامبر بیش از دیگران بوده است. البته در بعضی از روایات، مانند روایتی که/بن‌اسحاق از عایشه نقل کرده،^۵ شخص دارودهنده عباس بن عبدالمطلب است. این روایت صرف‌نظر از اشکالی که در متن آن است و به زودی آن را بیان خواهیم کرد، از این جهت مخالف روایت دیگر عایشه است که گفته بود: ما زنان اقدام به این کار کردیم.

آنچه روایت/بومخنف را در این باره از دیگر روایات متمایز می‌کند، این است که بیشتر روایات پس از نقل ماجرای دارو دادن، ناخشنودی پیامبر ﷺ را از این عمل مطرح کرده‌اند و اینکه پیامبر ﷺ دستور دادند به همه افراد خانه به غیر از عمویش عباس دارو داده شود تا این کار عقوبتی برای آنان باشد؛ حتی در بعضی از این روایات ذکر شده است که میمونه درحالی که روزه بود، وادار شد تا دارو تناول کند.

در روایت/بومخنف هیچ اشاره‌ای به این داستان نشده است و تنها ذکر می‌کند که پیامبر ﷺ پس از به هوش آمدن پرسیدند: چه کسی چنین کاری کرده است؟ آنان جواب دادند: /اسماء بنت عمیس به‌گمان اینکه بیماری شما ذات‌الجنب

۱. عزالدین ابن‌اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۸.

۲. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳. همان.

۴. همان.

۵. عبدالملک ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۵.

است، اقدام به این کار نمود؛ و پیامبر ﷺ فقط فرمودند: من گرامی‌ترم نزد خدا از اینکه مرا به چنین بیماری مبتلا کند. به نظر ما، این داستان که پیامبر ﷺ دستور دادند تا به همه افراد حاضر دارو داده شود، قابل خدشه است؛ زیرا بدیهی است، آنانی که به پیامبر ﷺ دارو دادند، به یقین از روی خیرخواهی اقدام به چنین کاری کردند و منظورشان بهبود پیامبر ﷺ بوده است. حال دارودهنده هر که باشد و به تصور هر بیماری‌ای که بوده باشد، بی‌گمان قصدش از این کار خیر بوده است و از پیامبری که کرامت او حتی شامل آزاردهندگان غیرمسلمان نیز شده، بسیار بعید است کسانی را که به قصد خیرخواهی به او دارو دادند، عقوبت کند و حتی میمونه را وادار کنند که در حال روزه دارو تناول کند.

این داستان، از این حیث که از پیامبر اکرم ﷺ چهره‌ای عصبانی، بی‌گذشت و حتی قدرشناس ارائه می‌دهد، مردود است؛ زیرا هرگز با سیره آن بزرگوار سازگاری ندارد.

افزون بر این، بعضی از این روایات یا بیشتر آنها که ماجرای لدود و عقوبت پس از خوردن دارو را مطرح کرده‌اند، مشکلاتی در متن دارند که بدین شرح است:

(الف) نکته‌ای اساسی که اصل مسئله دارو دادن را زیرسؤال می‌برد، حضور خاندان نبوت، یعنی حضرت زهرا و علی و حسین علیهم‌السلام در آن جلسه است که روایت *ابومخنف* به آن تصریح دارد. حال چگونه ممکن است که در حضور آن بزرگواران، *اسماء بنت عمیس* یا هر فرد دیگری بدون اجازه آنان اقدام به دارو دادن به پیامبر ﷺ نماید؟ به‌ویژه اگر گفته شود که پیامبر اکرم ﷺ قبلاً کراهت خود را از این کار بیان کرده بود. وانگهی بسیار بعید، بلکه ممتنع به نظر می‌رسد که دستور پیامبر مبنی بر عقوبت حاضران، شامل اهل‌بیت آن حضرت نیز شده باشد.

(ب) به‌طور کلی آن دسته از روایاتی که دارودهنده را شخص خاصی می‌دانند، ولی با این حال داستان عقوبت را نیز ذکر می‌کنند، از این جهت مخدوش‌اند که اگر شخص دارودهنده فرد خاصی بوده است، به چه دلیل پیامبر اکرم ﷺ دستور مجازات همه حاضران را صادر کردند؟ مگر اینکه گفته شود همه حاضران به این کار راضی بودند و به همین دلیل همه باید عقوبت می‌شدند. باین حال این پرسش اساسی هنوز مطرح است که مگر تلاش اطرافیان برای بهبود حال بیمار و دارو دادن به او کاری مذموم است تا آنان را مستحق مجازات نماید.

از همه عجیب‌تر آن است که در بعضی از آن روایات، شخص دارودهنده را *عباس بن عبدالمطلب* بیان نموده‌اند؛ ولی پیامبر ﷺ پس از به هوش آمدن دستور دادند که به همه حاضران دارو داده شود، به غیر از *عباس*! حال اگر دارودهنده *عباس بن عبدالمطلب* بوده است، پس چرا همه افراد حاضر باید مجازات شوند، به غیر از همان شخصی که مرتکب این کار شده است؟ آیا این امر قابل قبول است؟ بنابراین سزاوار است تا درباره عقوبت شدن اطرافیان به وسیله آن حضرت، تردید کنیم و آن را مردود بدانیم.

با توضیحاتی که در مورد این مسئله بیان شد، معلوم گشت که مسئله دارو دادن به پیامبر ﷺ، بعد از شدت یافتن بیماری آن حضرت اتفاق افتاده بود و نمی‌تواند دلالتی بر مسمومیت دارو داشته باشد.

بنا بر روایت *ابومخنف* اهل‌بیت پیامبر ﷺ نیز در آن محل حضور داشتند و هرگز نمی‌توان پذیرفت که آنان نسبت به این کار بی‌تفاوت بوده و از تعقیب قاتلان پیامبر ﷺ صرف‌نظر کرده باشند!

در نتیجه نمی‌توان علت بیماری پیامبر را وابسته به ماجرای خوردن دارو در حال شدت بیماری آن حضرت دانست. اما روایاتی که در بعضی از تفاسیر شیعی، مانند *تفسیر البرهان*^۱ نقل شده است، مبنی بر اینکه دو تن از همسران پیامبر^ص جهت تسریع در به خلافت رسیدن پدرانشان اقدام به مسموم ساختن پیامبر نمودند، علاوه بر اشکالات سندی، دارای اشکالات محتوایی است؛ از جمله آنکه پیامبر^ص را متهم به عدم رعایت حق همسران می‌نماید؛ زیرا می‌گوید: پیامبر^ص روزی که نوبت حفصه بود، در خانه حفصه و در فراش او با ماریه خلوت نمود و حفصه با فهمیدن این موضوع به پیامبر اعتراض کرد و پیامبر در جبران این کار، ماریه را بر خود حرام کرد و خبر به خلافت رسیدن ابوبکر و عمر بعد از خودش را به او داد.

البته در این باره روایات دیگری نیز وارد شده است، که مفسران ذیل آیه «فإن مات او قتل» یا آیات اولیه سوره «تحریم» بدان اشاره کرده‌اند که بر فرض صحت آن روایات، احتمالاً باید در واقع‌های دیگر، غیر از ماجرای دارو دادن (لدود) اتفاق افتاده باشد و حتماً باید به صورت پنهانی بوده باشد.

۳. علت بیماری پیامبر^ص

موضوع مهمی که تعیین‌کننده نوع ارتحال پیامبر^ص است، این است که علت بیماری شدیدی که حضرت در اواخر عمرشان بدان مبتلا شدند، چه بود؟ در بررسی این موضوع و تأمل در منابع تاریخی و روایی، باید اعتراف کرد که انصافاً روایات شیعه و سنی در این باره به اندازه‌ای ضد و نقیض است که رسیدن به قول قطعی را بسیار دشوار می‌سازد؛ اما قبل از بیان روایات و نقد و بررسی آنها لازم است به نکاتی توجه شود:

شکی در این نیست که مقام پیامبر اکرم^ص آن قدر والاست که حتی اگر به مرگ طبیعی هم از دنیا رفته باشند، مقامشان به مراتب از مقام شهید برتر است؛ چنان که خداوند در قرآن کریم آن حضرت را شاهد امت معرفی کرده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۲ و نیز در بیان مصادیق «نعم الله عليهم» ابتدا از انبیا نام می‌برد و در مراحل بعدی شهدا را ذکر می‌کند.^۳

روشن است اثبات شهادت برای پیامبر^ص به معنای تکریم شهادت است؛ یعنی این شهادت است که به پیامبر^ص مزین می‌شود؛ وگرنه خود آن حضرت دارای بالاترین مرتبه شهود و شخصی که در راه خدا کشته می‌شود، تنها به درجاتی از آن شهود می‌رسد و به همین دلیل او را شهید می‌خوانند.

بنابراین، چون پیامبر^ص به تصریح قرآن، بالاترین درجه شهود را داراست، ما در این بحث درصدد بیان یک امر ظاهری هستیم و می‌خواهیم بدانیم که علت ارتحال پیامبر^ص با همه مقامات عالی‌اش، آیا به صورت طبیعی بود یا اینکه قتلی در کار بود؟

۱. هاشم‌بن سلیمان بحرانی، تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۴۱۹.

۲. احزاب: ۴۵.

۳. نساء: ۶۹.

یکی از آیاتی که برای اثبات شهادت پیامبر ﷺ ممکن است به آن استدلال شود، این آیه شریفه است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»؛^۱ با این بیان که خداوند در این آیه می‌فرماید: «افان مات او قتل»؛ یعنی اگر بمیرد یا کشته شود؛ و کلمه «او» در این عبارت اگر به معنای اضراب گرفته شود، معنایش می‌شود: «بل قتل» (بلکه کشته شود). با این بیان، موضوع قتل پیامبر ﷺ در این آیه با قوت بیشتری مطرح می‌گردد؛ اما حق آن است که از ظاهر این آیه و معنای کلمه «او» جز احتمال، چیز دیگری فهمیده نمی‌شود و با نگاهی به شأن نزول این آیه که در جنگ احد ماجرای شایعه به قتل رسیدن پیامبر ﷺ مطرح شده بود، خداوند می‌خواهد مسلمانان را به ادامه راه پیامبر ﷺ در هر صورت، چه خود بمیرد و چه کشته شود، راهنمایی کند. بنابراین نمی‌توان در موضوع به شهادت رسیدن پیامبر ﷺ به این آیه استدلال کرد.

۱-۳. علت بیماری پیامبر ﷺ از نگاه منابع اهل سنت

بعضی از مورخان اهل سنت تصریح کرده‌اند که بیماری آن حضرت به دلیل مسموم شدن ایشان در خیبر بوده است؛ چنان که روایات زیادی در کتاب *الطبقات الكبرى* در این باره ذکر شده است.^۲ این کثیر نیز در کتاب *البدایة والنهایة* به این مطلب تصریح می‌کند و برای آن از کتاب *صحیح بخاری، مسند احمد و دلائل النبوة بیهقی* شاهد می‌آورد.^۳ روایاتی که در این باره ذکر شده، بسیار مختلف و مضطرب است؛ بدین صورت که:

بعضی از روایاتی که به مسموم شدن پیامبر ﷺ در خیبر می‌پردازند، چنین می‌گویند: گوشت مسمومی را نزد پیامبر ﷺ آوردند؛ ولی حضرت پس از آنکه آن گوشت را در دهان گذاشت و پیش از آنکه آن را تناول کند، به مسموم بودن آن پی برد و گوشت را دور انداخت.^۴

اما بعضی از آن روایات می‌گویند: پیامبر ﷺ از همان گوشت تناول کرد.^۵ و بعضی دیگر می‌گویند: علاوه بر پیامبر ﷺ، بعضی از صحابه نیز از آن گوشت خوردند و سپس آن حضرت به مسموم بودن آن گوشت خبر داد.^۶ نکته دیگر درباره شخصی است که گوشت را مسموم کرده بود. در بعضی از آن روایات، او را یک زن یهودیه دانسته‌اند؛^۷ ولی بعضی دیگر آن زن را زینب بنت حارث ذکر کرده‌اند که وی با همدستی یهودیان اقدام به این کار نموده است.^۸

۱. آل عمران: ۱۴۴.

۲. محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۳.

۳. اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۴۶.

۴. محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۰۰.

۵. همان، ص ۲۰۲.

۶. همان.

۷. محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۰۰.

۸. همان، ص ۲۰۱.

مطلب دیگر آنکه بعضی ذکر کرده‌اند پیامبر ﷺ پس از آگاهی از این توطئه، حکم به قتل آن زن نموده‌اند؛^۱ ولی بعضی دیگر ذکر کرده‌اند که پیامبر ﷺ او را بخشید.^۲ بعضی دیگر نیز گفته‌اند که پیامبر ﷺ آن زن را در اختیار اولیای بشرین براء، که بر اثر خوردن آن گوشت درگذشته بود، سپرد و آنان نیز او را به قتل رساندند.^۳ آنچه از مجموع این روایات، قطعی و مسلم است، آن است که توطئه‌ای به منظور مسموم ساختن پیامبر ﷺ در خیبر اتفاق افتاده بود.

۲-۳. علت بیماری پیامبر ﷺ در منابع شیعی

در منابع شیعی نیز روایات فراوانی در این باره نقل شده که همانند روایات اهل سنت ضد و نقیض است و رسیدن به قول قطعی را دشوار می‌سازد؛ اما این مقاله سعی دارد با دسته‌بندی این روایات، راهی برای رسیدن به دیدگاه صحیح بگشاید: دسته اول، روایاتی است که به‌طور کلی مسموم شدن پیامبر ﷺ و به شهادت رسیدن ایشان و اهل‌بیتش را مطرح می‌کنند؛ مانند روایتی که می‌گوید: «ما من نبی ولا وصی الا شهید».^۴ عمومیت این حدیث، شهادت تمامی انبیا و اوصیای آنان را شامل است. همچنین از قول امام حسن، امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام این حدیث نقل شده است که «ما من الا مقتول او مسموم»؛^۵ یعنی ما اهل‌بیت مسموم یا کشته می‌شویم. یک احتمال این است که منظور از «منّا» اهل‌بیت پیامبر ﷺ است که شخص پیامبر هم بنا بر آیه تطهیر داخل در آن می‌باشد؛ و بنا بر احتمال دیگر، منظور از «منّا»، امامان باشند که با این معنا شامل پیامبر ﷺ نمی‌شود.

دسته دوم، روایاتی است که موضوع مسموم شدن پیامبر ﷺ در خیبر را مطرح می‌کنند. بیشتر این روایات در بحارالانوار جلد ۱۷ و ۲۷ و ۹ و ۱۰ آمده‌اند. مانند روایتی از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «سم رسول الله یوم خیبر»، قال: فقال النبی عند موته: الیوم قطعتم مطایبای الاکله التی اکتلت بخبیر»؛^۶ یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز خیبر مسموم شد؛ سپس امام علیه‌السلام فرمودند که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام وفاتش می‌فرمودند: آن لقمه‌ای که در خیبر خوردم، رگ‌های مرا بریده است. این روایت با صراحت، تناول کردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از گوشت گوسفند مسموم‌شده در خیبر را مطرح می‌کند.

دسته سوم، روایاتی است که به توطئه مسموم کردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خیبر اشاره دارند؛ ولی می‌گویند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن گوشت تناول نکرد و تا در دهانش گذاشت، گوشت به زبان آمد و مسموم بودن خود را اعلام کرد.^۷ بعضی از روایات این

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۰۲.

۴. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۰۵.

۵. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۷ و ۲۰۹ و ۲۱۴؛ ج ۴۴، ص ۱۳۹ و ۲۷۲؛ ج ۴۹، ص ۲۸۳ و ۲۸۵ و ۲۳۸.

۶. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

۷. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۰۸.

دسته، ماجرای را هم در کنارش نقل می‌کنند که وقتی گوشت مسموم را حاضر کردند، *برای عازب* از آن گوشت تناول کرد و کشته شد؛ ولی پیامبر ﷺ آن را در دهان گذاشت و سپس به دور انداخت.^۱ البته این روایات، با دیگر روایات، در نقل اسامی و چگونگی ماجرا اختلافاتی دارند؛ مانند اینکه آیا آن شخص *بشرین برای عازب* بود یا *برای معرور*.

دسته چهارم، روایاتی است که با تفصیل بیشتری ماجرا را شرح می‌دهند؛ بدین مضمون که یک زن یهودی پس از جنگ خیبر دست گوسفندی را مسموم کرد و نزد پیامبر ﷺ آورد و گفت که نذر کرده است. در کنار پیامبر ﷺ، *علی بن ابیطالب* و *برای معرور* حضور داشتند. پیامبر ﷺ فرمود: نان بیاورید، نان آوردند. *برای* پیش‌دستی کرد و لقمه‌ای برداشت و خورد. *علی* فرمود: بر رسول‌الله تقدم نجوی و... هنگامی که پیامبر خواست از آن گوشت تناول کند، گوشت به سخن درآمد که مرا نخور؛ من مسمومم. پیامبر ﷺ آن زن یهودی را به حضور طلبید و به او گفت: چرا چنین کاری کردی؟ آن زن گفت: با خود گفتم که اگر تو پیامبر باشی، خدایت به تو خبر می‌دهد و اگر پیامبر نیستی، مردم از دست تو نجات پیدا می‌کنند. سپس پیامبر ﷺ اصحابش را فراخواند و دعایی خواند که با بسم‌الله شروع می‌شد؛ سپس گفت: بخورید؛ و خود پیامبر ﷺ شروع کرد و از آن گوشت تناول کرد و اصحاب نیز از آن گوشت خوردند و هیچ‌یک از اصحاب دچار مسمومیت نشدند؛ غیر از *برای* که قبلاً از آن گوشت خورده بود، مسموم و کشته شد. آن‌گاه زن یهودی با دیدن این معجزه پیامبر ﷺ مسلمان شد.^۲

۳-۳. بررسی روایات

در بررسی این روایات می‌توان گفت، بجز دسته اول که به صورت کلی مسموم یا مقتول بودن پیامبر ﷺ و اهل بیت را بیان می‌کرد، دسته‌های دوم، سوم و چهارم همه به ماجرای خیبر اشاره دارند که گوشت گوسفندی را به سم آغشته کردند و نزد پیامبر آوردند.

دسته دوم از این روایات تصریح داشت که پیامبر ﷺ از آن گوشت تناول کرد و سبب بیماری پیامبر که منجر به رحلت آن حضرت شد، از آثار همان سم بود.

دسته سوم که می‌گفت پیامبر ﷺ فقط گوشت مسموم را در دهان گذاشت و سپس بیرون آورد، بسیار بعید است که به همین مقدار در دهان گذاشتن، سبب مسمومیت پیامبر شده باشد. بنابراین شاید بتوان بین دو دسته سوم و چهارم نوعی جمع کرد و گفت که در این واقعه پیامبر ﷺ متوجه مسموم بودن آن گوشت شد و از آن گوشت مسموم تناول نکرد؛ مگر بعد از آنکه ذکر مخصوص اسامی الهی را بر آن خواند و سپس تناول کرد که در این صورت قطعاً نباید آن گوشت سبب مسمومیت حضرت باشد؛ چون با معجزه دعای پیامبر ﷺ سم بی‌اثر شد و پیامبر و اصحابش از همان گوشت تناول کردند و هیچ‌یک از اصحاب بعد از آن اثری از مسموم شدن گزارش نکردند.

۱. همان، ص ۲۱ و ۲۲.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۱۷ و ۳۱۹ و ۴۹۵؛ ج ۱۰، ص ۳۳.

حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که ظاهراً به همین موضوع اشاره دارد. طبق این حدیث، حضرت در احتجاج با یهود فرمود: «لما نزل بخیر سمتة الخیریه فصیر الله السم فی جوفه بردا وسلاما الی منتهی اجله»^۱ یعنی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خیبر شد، یکی از زنان خیبر به او سم داد؛ اما خدا آن سم را در بدنش سرد و سالم قرار داد تا آن گاه که به انتهای اجلس رسید.

بنابراین، ماجرای خیبر نمی‌تواند عامل شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ چون با اعجاز الهی سم برای پیامبر صلی الله علیه و آله همانند آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام برداً و سلاما شد.

با این وصف، روایات دسته دوم (که مسموم شدن در خیبر را عامل بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند) از یک‌سو، و روایات دو دسته سوم و چهارم (که عدم مسمومیت در خیبر با اعجاز الهی را مطرح می‌کنند) از سویی دیگر، با یکدیگر متعارض اند و قابل جمع نیستند. البته شاید بتوان از جهت سندی راهی برای رد یا قبول آنها جست‌وجو کرد؛ ولی این روش علاوه بر آنکه در مباحث تاریخی متداول نیست، به دلیل تظافر روایات هر دسته، چندان راهگشا نخواهد بود.

احتمالاً به همین دلیل بعضی از محققان معاصر^۲ پس از طرح روایات، به نقد محتوایی آنها پرداخته‌اند و موضوع مسمومیت پیامبر صلی الله علیه و آله در خیبر را منتفی دانسته و احتمال تکرار نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و همدست شدن بعضی از همسران پیامبر با یهود در مدینه را مطرح کرده‌اند.^۳

در هر صورت، دسته اول که به صورت کلی مسموم و مقتول بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را مطرح می‌کرد، به قوت خود باقی می‌ماند و شاید به همین دلیل است که شیخ صدوق به مسموم شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و مقتول و مسموم شدن همه امامان تا امام عسکری علیه السلام معتقد می‌شود و از کسانی که به این مطلب اعتقاد نداشته باشند، براءت می‌جوید. او می‌گوید: «اعتقاد ما درباره پیامبر آن است که در خیبر مسموم شد. پس این لقمه مسموم مدام در او اثر داشت تا آنکه جاننش را گرفت»؛ سپس یکایک اهل بیت علیهم السلام و امامان علیهم السلام را نام می‌برد و قاتلان آنان را نیز معرفی می‌کند.^۴

اما باید توجه داشت که شیخ صدوق مسموم شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را با استناد به ماجرای خیبر مطرح می‌کند؛ در حالی که ما پس از بررسی آن روایات، بیان کردیم که نتیجه‌ای قطعی از ماجرای خیبر نمی‌توان استنباط کرد. بنابراین، اعتقاد به مسموم شدن پیامبر صلی الله علیه و آله آن هم در ماجرای خیبر با مشکل مواجه می‌شود.

البته شیخ مفید در اشکال به شیخ صدوق چنین می‌گوید:

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۳.

۲. رک: جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۳۳.

۳. جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۳۳، ص ۱۷۸.

۴. محمدبن علی صدوق، الاعتقادات، ص ۹۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۴-۲۱۶.

۲. محمدبن محمدبن نعمان مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۱۰؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۴-۲۱۶.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۴-۲۱۶.

اما آنچه شیخ ابوجعفر (صدوق) نقل کرده است که درگذشت پیامبر و ائمه با سم و قتل بوده است، بعضی از آنها ثابت شده و بعضی ثابت نشده است. آنچه قطعی است، این است که امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین به واسطه قتل از دنیا رفتند و بعد از آنها، موسی بن جعفر مسموم شد و به احتمال قوی امام رضا هم مسموم شد؛ اگرچه درباره امام رضا هم خیلی قطعی نیست و شک وجود دارد؛ اما درباره بقیه امامان نمی توان به طریق قطعی گفت که مسموم یا مقتول شدند.^۱

سپس علامه مجلسی در حاشیه آن می افزاید: «آنچه شیخ مفید در مورد پیامبر و باقی ائمه بیان کرده است، باید پذیرفت که خبر متواتر درباره شهادت آنها نیست؛ ولی ظن قوی می توان برد که به شهادت رسیدند؛ و شاید منظور شیخ مفید نفی تواتر و قطع باشد، نه رد اخبار و روایات».^۲

مؤید سخن علامه مجلسی در این باره، نظریه دیگر، شیخ مفید در کتاب *المقنعه* است که درباره پیامبر ﷺ می گوید: «وقبض بالمدينة مسموما يوم الاثنين»؛ پیامبر ﷺ در مدینه در روز دوشنبه، درحالی که مسموم شده بود، از دنیا رفت.^۳ این عبارت، از پذیرش مسموم شدن پیامبر ﷺ توسط شیخ مفید حکایت دارد.

بنابراین، اکثر علمای شیعه و سنی اصل مسموم شدن پیامبر ﷺ را پذیرفته اند، ولی در اثبات آن به روایاتی استناد نموده اند که مجال خدشه در آنها بسیار است. البته ردپای سوءقصدکنندگان به جان رسول خدا ﷺ را باید در افرادی جست و جو کرد که با رحلت آن حضرت به مقاصد خود می رسیدند.

آیا در این خصوص روایاتی بوده که عمداً یا سهواً از منابع گذشته حذف شده و به ما نرسیده است؟ والله العالم.

نتیجه گیری

از مجموع مطالب ذکر شده می توان به این نتیجه رسید که مسموم شدن پیامبر ﷺ در ماجرای خوراندن دارو (لدود) در حال شدت بیماری آن حضرت، با روایات موجود قابل اثبات نیست. همچنین روایاتی که مسموم شدن پیامبر ﷺ در خیبر را گزارش نموده اند، با روایاتی که بیان کننده اعجاز پیامبر ﷺ در خوردن آن گوشت مسموم است، در تعارض آشکارند. در این باره تنها روایات کلی، که بیان کننده مسموم یا مقتول بودن پیامبر ﷺ و امامان است، باقی می ماند که می توان با آنها اصل شهادت پیامبر ﷺ و امامان ﷺ را پذیرفت؛ اما درباره شخص پیامبر اسلام ﷺ، همان گونه که شیخ مفید و علامه مجلسی فرمودند، نمی توان به تواتر یا قطع مسموم شدن پیامبر ﷺ را در اثر واقعه ای خاص اثبات کرد.

۴. محمدبن محمدبن نعمان مفید، المقنعه، ص ۴۵۶.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چ چهارم، ۱۴۱۴ق.
- ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، *البدایة والنهایة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- ابن هشام، عبدالملک، *السیرة النبویة*، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلی، قم، مهر، ۱۳۶۳.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان، *تفسیر البرهان*، تحقیق بنیاد بعثت، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۱۵ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- بیهقی، احمد بن حسین، *دلائل النبوة*، تحقیق عبدالمعطی قلجی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- تاری، جلیل، «تاریخ وفات پیامبر اسلام»، *تاریخ اسلام*، ۱۳۸۰، ش ۵، ص ۲۶-۳.
- دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- صدوق، محمد بن علی، *الاعتقادات*، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ الطبری)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چ دوم، بیروت، بی نا، ۱۴۱۲ق.
- عاملی، جعفر مرتضی، *الصحیح من سیرة النبی الاعظم*، چ دوم، بیروت، دارالحديث، ۱۴۲۸ق.
- عباشی، محمد بن مسعود، *تفسیر عباشی*، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *المقنعه*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ق.
- _____، *تصحیح الاعتقاد*، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳.
- نظری، جعفر، *دلائل محکم برای اثبات شهادت حضرت محمد ﷺ*، ۱۳۹۱، در: jafar337arian.blogfa.com